



11
09
19

شنبه

۲۰ شهریور ۱۳۹۸
۱۱ محرم ۱۴۴۱
شماره ۲۹۱۹

روایت

غلامرضا زوزنی

حبوبات معلق در حیاط خانه

باوجودی که نصفش را باغچه گرفته بود و بخش دیگرش را هم ترده‌های محافظ‌پله‌های زیرزمین مسدود کرده بودند، هنوز کلی جا داشت که بشود ساعت‌ها آنجا بازی کرد و خسته نشد. حیاط خانه‌مان آن قدر بزرگ بود که راحت می‌شد با دو تیم پنج‌نفره داخلش فوتبال بازی کرد. مسقف کردن باغچه با درخت تاک هم از ابتکارات پدر خدایبازرم بود. هر چند خودش نبود، بدون شک روحش شاد بود از اینکه ما تابستان‌ها زیر سایه تاک می‌نشستیم. حیاط خانه ما مثل آن حیاط‌هایی نبود که وسطش حوض آب دارد، اما جان می‌داد برای گردهمایی‌های فک‌وفامیل و هم‌محله‌ای‌ها. همین گونه هم شده بود. هر که عروسی داشت یا تعزیه، اول در خانه ما می‌زد. خدایبازرم پدرم هم همین را دوست داشت. کلا در خانه‌اش به روی همه باز بود؛ چه وقتی که بود، چه وقتی که نبود.

دهه اول محرم، خانه ما می‌شد خانه مختار! برویایی داشت. عصرها مخصوصا دو سه روز مانده به عاشورا، زن‌های همسایه زیر همان درخت تاک می‌نشستند و حبوبات شله روز عاشورا را پاک می‌کردند. مادر خدایبازرم هم چادرنگی‌اش را دور گردنش گره می‌زد و مراقب بود که حبوبات ناپاک با پاک‌ها قاتی نشود. یک سینی کوچک‌تر دستش بود و هر چه را دیگران نمی‌توانستند، خودش پاک می‌کرد. توی همان دورهمی پاک کردن حبوبات، هرازگاهی یکی از زن‌ها سینی حبوباتش را بالا می‌انداخت و چند لحظه بعد حبوبات معلق در هوا در دست توی سینی پایین می‌آمدند و نخاله‌ها از سینی بیرون می‌ریختند. شنیدن صدای آهن‌گین برخورد حبوبات با سطح فلزی سینی، شبیه صدای سینه‌زنی دسته عزاداری بود. ناگفته نماند یکی‌دوبار هم من سعی می‌کردم حبوبات را بالا بیندازم اما سینی از دستم درمی‌رفت و حبوبات روی زمین می‌ریخت.

آن زمان فکر می‌کردم همه بچه‌های محل به موقعیت من به‌خاطر بزرگی حیاط خانه‌مان غبطه می‌خورند؛ برای همین هم بود که شب‌های دهه اول نمی‌گذاشتند من سینی چای را توی مسجد دور بدم. به بهانه اینکه من سینی چای را چیه می‌کنم، همیشه کاسه قندان را می‌دادند دستم و مجبورم می‌کردند پشت‌سر سینی‌دار بروم، حتی اجازه نمی‌دادند نعلیکی‌ها را بچینم. حتی موقعی هم که نوبت من نبود که قندان‌دار باشم، چای بدون نعلیکی بهم می‌دادند که باید داغ‌داغ با دو حبه قند می‌خوردم. همان روز‌ها یک دفترچه مداحی گرفته بودم و سرم را با همان گرم کرده بودم. گه‌گاه هم برای بچه‌های کوچکی که همراه مادرانشان به خانه ما می‌آمدند، می‌خواندم.

اما همه چیز از آن زمانی که خانه‌مان را از آن محل بردیم، عوض شد. وقتی دهه‌های اول محرم را به محله سابقمان می‌رفتم، انگار میهمان خارجی باشم، تحویل می‌گرفتند. من را بالای مجلس می‌نشاندند و چای با نعلیکی برایم می‌آوردند، حتی یک‌بار -فکر کنم شب تاسوعا بود- از من خواستند ریاعی‌ای چیزی برایشان بخوانم. من هم رفتم پشت میکروفون. هنوز بیت اول را نخوانده بودم که گریه‌ام گرفت. دوستانم هم از گریه من زدند زیر گریه. پشت‌بندش صدای شیون زن‌ها بلند شد. مردها هم فقط یکی‌دوتا نشان ساکت بودند. چه شب تاسوعایی بود!

خانه‌مان را کوبیده بودند و جایش داشتند یک آپارتمان شش‌هفت طبقه می‌ساختند؛ یک آپارتمان که از همه خانه‌های محله بلندتر باشد. تاک را بریده بودند و دیگر نه خبری از دورهمی حبوبات‌پاک‌کن‌ها بود، نه از شله روز عاشورا. به‌جای شله روز عاشورا قیمه می‌دادند. حالا که خوب فکر می‌کنم، می‌فهمم آن روز‌های بعد از رفتن از محله چرا آن قدر تحویل می‌گرفتند یا آن شب که من پشت میکروفون رفتم، هم محله‌ای‌ها چرا گریه می‌کردند. آن‌ها نه دلشان برای یتیمی من سوخته بود، نه آن قدر خوب ریاعی خوانده بودم که اشکشان دربیاید. آن‌ها با دیدن من که مجسمه‌خاطر شورانگیز یک دهه محرم محله بودم، می‌گریستند. آن‌ها دلشان برای خاطرات خودشان از محرم که دیگر بازی نمی‌گشت، تنگ شده بود.

کودکان کار اینستاگرامی

درباره پدر و مادرهایی که به اصطلاح استعدادهای فرزندانشان را در اینستاگرام شکوفا می‌کنند



سر کوچه و خیابان و پشت چراغ‌قرمز حتماً آن‌ها را دیده‌اید. دربرابرشان باسری از تاسف‌تکان می‌دهیم یا غمی آغشته با آه و افسوس سراغمان می‌آید و حالا جدا از اینکه کم‌کشان کنیم یا نه و آن‌ها را وابسته به باندی مخوف و سوءاستفاده‌گر بدانیم یا نه، همیشه نگران وجود انسان‌هایی هستیم که اسمشان را کودک کار می‌گذاریم. برایشان مدرسه اختصاصی می‌سازیم، کمک‌های شخصی نقدی و غیرنقدی به آنان می‌کنیم یا هیچ‌کدام از این کارها را انجام نمی‌دهیم و به مسئولان و بنیان‌چنین اتفاق‌هایی بدویبراه می‌گوییم و دنبال پاسخ گرفتن از آنان هستیم. کاری که می‌کنیم، اشتباه نیست و توجه به کودکانی که علی و در خیابان هدف سوءاستفاده قرار می‌گیرند و گاهی از دیدنشان بغضمان می‌گیرد، کار درستی است اما این مطلب قرار است درباره کودکانی باشد که از دیدنشان نه تنها بغضی نمی‌شویم که می‌خندیم و قربان صدقه اطوارشان می‌رویم اما این گوگولی‌مگولی‌های بامزه، تعریف دقیق کودک کارند.

گاوکل‌های گوگول‌پرورا!

بچه‌ای که با لکت‌ن حرف می‌زند و بعضی لغات را غلط ادا می‌کند، بچه‌ای که موی بلند و چشم‌رنگی دارد و ادااطوار شیرین بلد است، بچه‌ای که بلد است از روی موانع بپرد یا رویایی بزند یا توپ‌ها را از فاصله بعید، داخل حلقه بیندازد، همه این‌ها که گفتیم، می‌توانند سوژه‌هایی باشند برای سوءاستفاده‌ده‌ای که اسم پدر و مادر بر خود دارند و فکر می‌کنند با استفاده از شیرین‌کاری‌های فرزندان نابالغی که تشخیص‌خوب از بد برایشان ناممکن است، اولاً دارند به‌اصطلاح استعدادی از بچه را شکوفا می‌کنند، ثانیاً راه پیشرفتی را برای او باز می‌کنند و ثالثاً در آمدی هم ازطریق انتشار این گونه چیزها در صفحه اینستاگرام کودک‌کشان دارند اما آیا این بچه‌های سه‌چهارساله تا دوازده‌سیزده‌ساله می‌دانند که چه

داشته‌است یا نه- و نیز اگر بعد از گذشت سالیان و تغییر صدا و چهره کودک این همه توجه از بچه حالا به‌بلوغ رسیده نداشته‌شود، در حق او ظلم کرده‌ایم؟

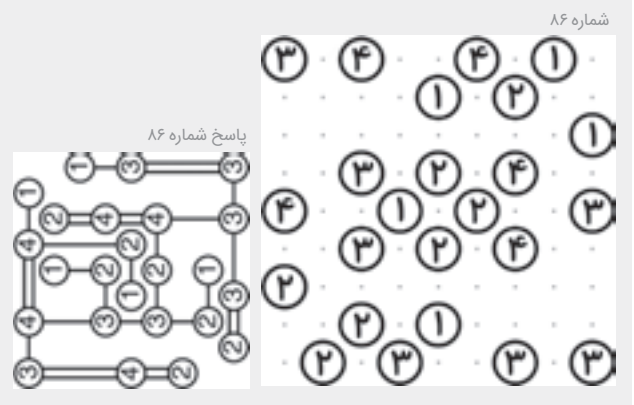
کچلیک در کلوب ستارگان

امیرعباس کچلیک همان پسری است که گوشه‌ای از روستاهای شمال، مردی‌او را زمینه را برای رشد کودک فراهم کردند و زندگی حرفه‌ای کاری را به او تحمیل نکنند؟ و اینکه کودک را از این آتلیه عکاسی به دیگری و از این کنسرت و پیش این سلبریتی به آن برنامه تلویزیونی ببریم و میهمان فلان شبکه اینترنتی کنیم و کنار این حضورها، درآمد‌های کلان به‌دست آوریم، مگر چیزی جز استفاده ابرازی از کودکان است؟ و مگر کودک کار فقط چون در سرما و گرما کنار خیابان ایستاده است، کودک کار است و آیا نمی‌دانیم که اگر با فشارهای غیرمتعارف به ذهن و بدن یک کودک در باشگاه‌های تربیت‌بدنی و کلوب‌های ستاره‌سازی که تازه مد شده است، او را از جایی به جای دیگر بکشانیم -درحالی‌که نمی‌دانیم این بچه وقتی به بلوغ رسید، اصلاً این حجم از دیده شدن و توی چشم بودن را دوست

داشته‌است یا نه- و نیز اگر بعد از گذشت سالیان و تغییر صدا و چهره کودک این همه توجه از بچه حالا به‌بلوغ رسیده نداشته‌شود، در حق او ظلم کرده‌ایم؟

پل سازی

قوانین بازی ۱: باید برای هر جزیره (دایره) به تعداد عددی که وسط آن نوشته شده است، پل (خطی که جزیره را به یکی از جزایر اطرافش وصل می‌کند) بسازید. ۲. تنها می‌توانید از خطوط راست عمودی یا افقی استفاده کنید و نمی‌توانید خطوط ارباب یا ال بکشید. ۳. بین ۲ جزیره بیش از ۲ پل نمی‌شود ساخت. ۴. پل‌ها نباید همدیگر را قطع کنند ولی در انتها همه جزیره‌ها باید به هم راه داشته باشند.



جدول ۲۷۴۶

خواننده	قابل احساس	گیاه	هزاره‌ای غرب	زادگان شعرونو	پنهانی	لیدر
رتگین کمان	دارایی سابق	سرسوویی خرقه	پرتری دندان‌های نیش	مروکز کیهانویه و پوریراجد	موهوم زدن	صوت درد پرنده زیبا
ماهیان کنسروی قریب			مکتب سپهرودی	فرمانده سپاه فیل	ریسک لقب شاه مغولی	اسم ذی عدد
طایفه هندی خشکی	از پیامبران پس از یاب	مورک میت ایستایی	روسیه سفید	نویای از موسیقی قدیمی ایران		
حیوان بیمار	سپاره مشتری			زیرش سابق		
اساس	خداشناس		فرص مسکن	دورنگ		
کلام صریح کمپ						
لپنگ سفید						
نسخان پیوهده محبوب		از خط‌الرسم‌های اسلامی جدید				
از انواع						
سرریز سد						

پاسخ جدول ۲۷۴۶

shahr.puzzle@shahrara.com

طراح: محمدرضا علیرزاده

عکس تو عکس

کوین اسپسی بازم خبرساز شد



در روزهای اخیر یک ویدئوی عجیب‌وغریب از کوین اسپسی، بازیگر برنده جایزه اسکار هالیوود، منتشر شده است که در آن، این بازیگر مشهور و البته بدنام هالیوود به‌همراه یک گروه موسیقی خیابانی محلی اسپانیایی در شهر سویل (سویا) اسپانیا درحال اجرای ترانه است. این ویدئو یک هفته بعد از تبرئه شدن اسپسی در یکی از پرونده‌های مهمش منتشر شد.

در ویدئوی منتشرشده، ستاره «مظنونین همیشگی» گیتاربه‌دست درحال خواندن ترانه لاتینی «لا بامبا» دیده می‌شود. کوین اسپسی ماه گذشته نیز با شعرخوانی در یک موزه در شهر رم ایتالیا خبرساز شده بود.

تاسف ۱۷کوهنورد ایتالیایی بر وضعیت دماوند



دو مسافر و گردشگر ایتالیایی که صعود خود را از مسیر جنوبی دماوند آغاز کرده بودند، از وضعیت ناپس‌امان کمپ دماوند گله کردند و خواستار حفظ محیط‌زیست این رشته‌کوه شدند. حمید مساعدیان، رئیس انجمن پزشکی کوهستان، با تایید این موضوع گفت: مشکلات باقی گذاشتن زباله در کوهستان و رعایت نکردن مسائل زیست‌محیطی را علاوه‌بر دماوند، در علم‌کوه و سیلان هم داریم که نیاز به فرهنگ‌سازی دارد. با فرهنگ مدنظر فاصله زیادی داریم و توصیه می‌کنم که با اصلاح خود و فرهنگ کوهنوردی‌مان، ناقل ابروی خود را در سطح بین‌المللی حفظ کنیم. این قبیل مشکلات در کشورهای دیگر بسیار کم‌است. دو کوهنورد ایتالیایی با ارسال عکس بالا به انجمن پزشکی کوهستان نوشتند: «این، آن چیزی است که در کمپ بارگاه سوم دماوند پیدا کردیم. دماوند یک میراث جهانی است، آن را تمیز نگه دارید و از آن محافظت کنید.»

کشف آیفون ۲هزارو۱۰۰ساله در گورستان سبیری



باستان‌شناسان درحین گودبرداری‌های خود در گورستان آتلانتیس در سبیری، یک کشف خارق‌العاده کرده‌اند. این کشف یک سنگ عجیب ۲هزارو ۱۳۷ساله است که شباهت زیادی به یک آیفون دارد و از قبر یک زن جوان به‌دست آمده‌است.

باستان‌شناسان می‌گویند این شیء عجیب در قبری یافت شده است که به اعتقاد باستان‌شناسان، متعلق به سه قرن پیش از میلاد مسیح است. این آیفون سنگی دقیقاً همچون تلفن هوشمند به نظر می‌رسد اما درواقع نوعی سنگ جواهر سیاه است که با رای‌های جالب از سنگ‌های قیمتی و جواهر محصور شده است. از میان سنگ‌های برجسته‌شده در این شیء می‌توان به فیروزه، کارنلین و مروارید اشاره کرد. مدیر این باستان‌شناسان، دکتر پاول لئوس، گفت: تدفین «ئاتاشا»، فرد متوفی زیر این قبر، با آیفون عصر خودش که نوعی محصول زینتی به‌حساب می‌آمده‌است، بسیار جالب است.

فروش خانه وحشت صدوشصت‌وسه‌ساله در استرالیا



این خانه در دهه ۱۸۸۰ در جنوب استرالیا ساخته شده است و با وجود فضای داخلی بی‌نظیر، حالتی به‌شدت ترسناک و شبح‌وار دارد. این عمارت سنگ آهنی را ویلیام اورن در سال ۱۸۵۶ هشت سال پس از ورودش به استرالیا ساخت. از سال ۱۹۷۷ این خانه متعلق به یک خانواده است که سال‌به‌سال و نسل‌به‌نسل سعی کرده‌اند خانه را ترسناک‌تر کنند. فضای داخلی، یادآور هتل بدنام بیستس مات از فیلم کلاسیک آلفرد هیچکاک، «روانی»، است. این عمارت بزرگ دارای پنج اتاق خواب، دو حمام و پارکینگ برای سه اتومبیل است و محوطه آن ۲هزارو ۱۸۰مترمربع مساحت دارد. بیشتر لوازم خانه با رنگ‌های ترسناک طراحی شده‌اند و اتاق‌ها دارای عروسک‌های شبح‌وار، مانکن‌های شیطانی و شخصیت‌های فیلم‌های ترسناکند.